



۲۰۱۶/۰۵/۰۹



صالحه واهب واصل

دوستان و علاقه مندان گرامی وبسایت «افغان جرمن آنلاين» سلام ها و احتراماتم را بپذيريد.



از آنجائیکه همه میدانید پورتال ملی «افغان جرمن آنلاين» یکی از پربیننده ترین رسانه های افغانی در جمع همه وبسایت های فعال کنونی افغانی در جهان انترنت بوده و همیشه سعی و تلاش دارد تا مردم و ملتش را با نشر حقایق، بدون هر نوع تبعیض و جهت گیری از حزب و یا مذهبی، در روشنی نگهداشته، حالات و اوضاع سیاسی کشور را در ادوار مختلف با چهره های پیشوا ها و زمامداران مختلف خصوصاً در چهار – پنج دهه اخیر مورد بحث و بررسی قرار دهد. بدون شک این بررسی و تحلیل هیچگاهی بی اساس نبوده و مبنی بر نوشته های مستند از نویسندگانی که هنوز در قید حیاتند، و یا آنانی که خود با تأسف دیگر در بین ما نیستند ولی گواهانی هنوز حیات دارند و شاهد واقعات و حوادث آن ادوار بوده اند و هنوز توانائی بیان چشم دید های شان را بصورت تحریری و یا شفاهی دارند، به خوانندگان و تاریخ نویسان این پورتال با امانت داری

کامل، ارائه نماید. تا باشد که افکار و اذهان هموطنان ستمدیده ما که عمریست با اسارت ها و اظلام نابخشودنی بیگانگان به کمک اشخاص سست عنصر خود فروخته به بیگانگان و خارجیان از جمع خود ما، دست و پنجه نرم میکنند، روشن شده و به صورت عادلانه قضاوت نمایند.

اینک این بار اندوخته ای بسی مهم و تأریخی را معنون به **(کودتای پنجم در سقوط دولت جمهوری سرخ یا سیاه؟)** که نویسنده آن به لطف خدا هنوز در قید حیات تشریف دارند، جهت جلوگیری از طولانی شدن مطلب در یک بخش، به چند بخش تنظیم شده خدمت شما عزیزان تقدیم می نمایم و امید میبریم تا در قضاوت های تان روی موضوعات، از خاطر جمع و خونسردی کامل استفاده نموده، بیطرفانه و عادلانه موضوع را مورد بحث و بررسی و تحلیل قرار دهید و اگر سؤالی در اذهان روشن بین تان خطور میکند همه را فوراً بیرون نویس و یادداشت نمائید تا بعد از ختم رساله با جناب نویسنده مطلب صادقانه و بیغرضانه مطرح ساخته، پاسخ تان را بدست آرید.

رساله یا کتاب مورد بحث نوشته محترم (داکتر حسن شرق) بوده دارای ۱۵۵ صفحه است و این ۱۵۵ صفحه به ۱۵ قسمت تنظیم گردیده که هر قسمت حاوی ۱۰/۵ صفحه میباشد. مسؤولیت هر جمله و کلمه درج شده در کتاب را جناب داکتر صاحب شرق خود عهده دار میباشد. سؤالاتی که بعد از ختم این کتاب از جانب خوانندگان کتاب مطرح خواهد گردید به خود داکتر صاحب راجع میگردد و خود ایشان مسؤولیت پاسخ دهی خواهند داشت.

پورتال ملی «افغان جرمن آنلاين» در زمینه نشر موضوعات سیاسی و یا کلتوری فقط و فقط نقش یک وسیله دیجیتالی را بازی نموده آگاهی وارده را به سمع و بصر مطالعه کنندگان و علاقه مندانش میرساند.

## قسمت دوم



د پانو شمیره: له ۱ تر ۱۱

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپیکني د لیکنيزي بني پزوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ

بالتبع چنین چرخش عظیم و بی سابقه‌ای در کشور در کنار خود به اصطلاح تعدادی زده و زخمی، یا به عبارتی دیگر آنانی که منافع خود را خصوصاً با جا به جا شدن نیروی جوان و تعلیم یافته در دوائر دولتی از دست داده بودند و یا می دادند، به جای می گذاشت که با دسته جات دیگری مانند روحانیون و علمای تاریک اندیش و مخالف نهضت نسوان همدست می شدند و در گوشه های خلوت ما را نفرین و تکفیر می کردند. و از همه مخرب تر و نیرومندتر آنانی که به سیاست پیروی از انگلیس خوی گرفته بودند، سیاست بیطرفی افغانستان را به وابسته گی حکومت محمد داود به کشورهای شرقی تعبیر می کردند.

بدبختانه همه با هم با تنی چند از چپی های نو تولد که در اثر تشویق میر محمد صدیق فرهنگ در خفا در سال ۱۳۴۱ ه.ش. پا به عرصه وجود گذاشته بودند با حمایت درباریانی که جهت صدراعظم شدن صف کشیده بودند، در تخریب و تحریف کارنامه های محمد داود و بدنامی دوستانش توطئه چینی می کردند.

حال آنکه در سوی دیگر علاقه مندان نهضت و دوستداران سعادت و پیشرفت افغانستان و حاکمیت ملی کشور، با اینکه کارنامه های محمد داود را می ستودند، اما آرزومند آن بودند تا خود در سرنوشت کشور خویش سهمی گردند و دارای حکومتی شوند که از مردم و به اراده مردم سرچشمه گرفته باشد، نه اینکه یکه راست از بالا به سر آنها نازل گردد.

محمد داود که مانند هر انسان دیگر از خودخواهی مبرا نبود از برداشت چنین آرزومندی در طبقه جوان و دانشمندان کشور، اراده کرد تا مانند نهضت نسوان در تفکیک حکومت از سلطنت هم پیشقدم باشد.

بناء در سال ۱۳۳۹ ه.ش. در پوهنتون کابل با حضورداشت محصلین می گوید که اکنون انکشاف اقتصادی زمینه پلان انکشاف اجتماعی را میسر ساخته است.

از آنرو با درک این واقعیت و خواست بالقوه منورین افغانستان در دموکراسی شدن کشور با انتخابات سالم و آزادی مطبوعات دست به کار می شوند تا اولتر از همه با تعدیل قانون اساسی حکومت را از سلطنت تفکیک نمایند تا مردم بتوانند تشکیل حزب دهند و توسط حزب اکثریت همانند حکومت مصر در زمان جمال عبدالناصر و یا دولت ترکیه در دوران آتاترک حکومت مورد قبول و پسند خویش را انتخاب نمایند.

زیرا محمد داود و نویسنده را عقیده برآن بود که نه تطبیق دموکراسی غرب و نه قبول جار و جنجال سوسیالیزم شرق در افغانستان کارآمد دارد، و نه هم وضع موجود (حکومت خاندانی) بیش از این برای مردم افغانستان قابل تحمل است.

از آنرو جناب شان هفته ای دو بار با بعضی از اعضای کابینه مانند علی محمد خان معاون اول و سردار محمد نعیم وزیر خارجه و معاون دوم صدراعظم، داکتر عبدالظاهر وزیر صحت عامه، داکتر محمد یوسف وزیر معادن و صنایع، داکتر علی احمد پوپل وزیر معارف، عبدالله ملکیار وزیر مالیه، سید عبدالله وزیر عدلیه و سید شمس الدین مجروح وزیر سرحدات طرق عملی کردن دموکراسی یا به عبارت دیگر تفکیک حکومت از سلطنت را در کشور مورد بحث قرار می دادند و در ضمن با تماس های خصوصی نظریات خویش را در باره دموکراسی شدن کشور با برخی از دانشمندان خصوصاً استادان پوهنتون در میان می گذاشت و از نظریات عالمانه شان استفاده می کرد.

در نتیجه پیشنهادی را جهت تعدیل قانون اساسی و برنامه‌ای را برای انتخابات آزاد بوسیله احزاب، بعد از ثبت در مدیریت قلم مخصوص، به حضور اعلیحضرت همایونی تقدیم می نماید و سپس به آرزوی حکومت مردمی توسط مردم استعفا می کند (تا جهت نلغزیدن به چپ یا راست بعد از استعفای محمد داود و تشکیل حکومت انتقالی اول حزبی توسط حکومت انتقالی به وجود آید و سپس بعد از چهار سال، و تشکیل حکومت جدید، اجازه داده شود تا حزب مخالف توأم با آزادی مطبوعات پا به عرصه وجود گذارد).

واقعاً بعد از استعفای محمد داود اگر صداقتی در دموکراسی شدن کشور در میان می بود، بدون درد سر مردم افغانستان تا سال ۱۳۵۱ ه.ش. دارای حکومت انتخابی و مردمی و آزادی مطبوعات می شد که متأسفانه نه بود و نه هم شد.

زمانی که خدمت شان گفتم: برخلاف پیشنهاد شما در کوچه و بازار بین مردم سخنانی بالا و پایین می شود که گویا شما برای آن استعفا داده اید تا حزبی را تشکیل دهید و دو باره توسط آن به قدرت برگردید، گفت: "متأسفانه برای خاندانم مشکل است بپذیرند که جهت برآورده شدن آرزوی مقدسی ترک وظیفه کرده‌ام، زیرا آنها حکومت و سلطنت را نه تنها از هم جدا نمی دانند، بلکه آنرا حق مسلم خویش می شمارند. از آنرو جهت تحریف اصل موضوع (انتخاب حکومت توسط مردم) افواها را توسط عناصر بی عرضه پخش می کنند و در تخریب آن کمر بسته اند."

در واقع محمد داود را عقیده برآن شده بود که هر حزبی که توسط بستگان سلطنت خصوصاً در مراحل اولی جهت بازگشت به قدرت تأسیس شود، با استقبال مردم رو به رو نخواهد شد. چنانچه در قسمتی از پیشنهاد شان به حضور اعلیحضرت آمده بود که:

"اعلیحضرتا، افراد منسوب به خاندان کاردار یا بیکار، خرد و کلان، امتیازات به خود قایل اند و آنرا حق مثبت و طبیعی خود می دانند، و قوانین مملکت هرچه باشد از نظر آنان بیش از چند کلمه بی معنی دیگر ارزشی ندارند. بناءً این طرز اداره مملکت و این فضای خاندانی با ذهنیتی که آنها تربیه شده اند بعد از این هر تعبیری که به آن کرده شود، چه از نگاه مسئولیت و وظیفوی و چه از نقطه نظر عقیده شخصی، برای بنده که منسوب به خاندان هم هستم، قابل قبول نیست، چه رسد به مردمان دیگر و..."

(تفصیل در کتاب تأسیس و تخریب اولین جمهوریت در افغانستان)

بدبختانه اکثر وزرای که در پیاده کردن دموکراسی سالم و تشکیل حکومت توسط حزب اکثریت در زمان صدارت محمد داود لاف همبستگی و هم فکری با وی می زدند، نه تنها به یک اشاره چشم بعد از استعفای وی اراده شان از هم فرو می پاشد، بلکه در تخریب شخصیت وی و تحریف نظریاتش در لویه جرگه ۱۳۴۳ ه.ش. (تحت ریاست داکتر عبدالظاهر) با همراهی سید قاسم رشتیا و داکتر عبدالقیوم وزیر داخله و معاون صدراعظم در حکومت داکتر محمد یوسف و میر محمد صدیق فرهنگ و دو سه نفر دیگر بیخردانه کمر می بندند و برعکس تعهدات شان بزرگ ترین وثیقه قدرت را برای ادامه سلطه سلطنت طرح ریزی می کنند و در قانون اساسی ۱۳۴۳ ه.ش. زیر عنوان "حقوق و وظایف شاه" می گنجانند که:

- قیادت اردو، اعلان حرب و متارکه، اعلان حالت اضطرار و خاتمه به آن؛

- دایر کردن و افتتاح لویه جرگه، افتتاح و انحلال شورای ملی؛

- تعیین صدراعظم، وزرا، سفرا و رئیس و اعضای ستره محکمه؛

- تعیین ثلث اعضای مشرانو جرگه و رئیس آن؛

- تعیین قضات، مامورین و صاحب منصبان عالی رتبه؛ و و...

و بدینسان در قانون اساسی جدید اصل حاکمیت مردم را توسط حزب اکثریت نه تنها زیر پا کردند، بلکه خلاف تمام قوانین و موازین شاهی مشروطه آنرا به اراده و تحت اداره سلطان گذاشتند و بدین سان به پیشنهادات مبتکر انتقال حکومت به مردم خط بطلان کشیدند.

بناءً در تفکیک حکومت از سلطنت توسط انتخابات آزاد، نه تنها خط بطلان کشیدند بلکه هیاهوی عجیب و غریبی را زیر نام اینکه استبداد رخت بریست و دموکراسی شگفت در مطبوعات کشور هم زمان با استعفای محمد داود و تقرر داکتر محمد یوسف به حیث صدراعظم به راه انداختند.

از آنرو تقرر داکتر محمد یوسف به حیث صدراعظم غیر خاندانی با خوشبینی اکثریت مردم رو به رو می شود. از آنجایی که پافشاری محمد داود جهت تفکیک حکومت از سلطنت باعث نارضایتی حضور ملوکانه شده بود، بناءً صدراعظم جدید در ضمن بیانات دلگرم کننده و امید دهنده که به نقاط مختلف کشور سفر می کردند و با استقبال گرم مردم پذیرایی می شدند کم و تم دوره حکومت گذشته را که خود یکی از وزرای مورد اعتماد و دوست نزدیک رئیس

حکومت بود، تحت تنقید و خرده گیری قرار داده می رفت تا اینکه درباریان مخالفت به دوره گذشته را خواسته یا ناخواسته، به خداوند معلوم، سرخط کار روایی حکومت شان قرار دادند.

ناگفته نماند که بسیاری از اشخاصی که سال های سال همکاری نزدیک و ارادت مرا به محمد داود و اشتراکم را در کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ جهت سقوط سلطنت و تأسیس جمهوریت شنیده اند یا هنوز هم به خاطر دارند، حق به جانبی نوشته هایم را در باره قانون اساسی مصوبه ۱۳۴۳ ه.ش. نادرست و مغرضانه تعبیر و تلقی خواهند کرد. بناءً بهتر دانسته شد تا پیشتر از ادامه اصل موضوع (تفکیک حکومت از سلطنت)، پیامد قانون اساسی گفته شده را به قلم یکی از دوستان نزدیک اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، شاه سابق افغانستان، داکتر عبدالقیوم معاون صدراعظم و وزیر داخله حکومت داکتر محمد یوسف، در میان گذاشت و پس از آن به نوشته ها ادامه داد.

داکتر موصوف با سه برادر شان، جناب داکتر عبدالظاهر صدراعظم، جنرال عبدالاحد قوماندان ژاندارم و پولیس و محترم گل احمد خان به رتبه وزیر رئیس ترانسپورت عمومی، هر یک در تقوا و پاک نفسی و تقرب به دربار و فرمانبری حضور شاهانه در آن روز و روزگار (خصوصاً در ایام تصویب قانون اساسی ۱۳۴۳) زبانزد خاص و عام بودند.

بناءً چند سطر از نوشته اوشان، که در شماره ۱۱۳، دلو سال ۱۳۸۷، در صفحه ۹۲ مجله مشهور آئینه افغانستان چاپ شده است، جهت مطالعه و قضاوت خوانندگان در اینجا به نشر رسانیده می شود:

"با آمدن قانون اساسی «مفکوره شاه سابقه خداست» معنی تازه تر و عصری تری را بخود گرفت. این مفکوره که قبل از قانون اساسی جدید صرف صبغه مذهبی داشت، معقولیت و قدرت قانونی قرن ۲۰ را در قانون اساسی جدید حائز گردید.

"مؤلفین و مبتکرین قانون اساسی ما در این مورد مرتکب گناه ناقابل عفو گشتند؛ زیرا با فهم عواقب ناگوار این فلسفه، محض برای تطمیع سلطنت فصل پادشاه را که در آن بوی "دولت منم" استشمام می گردد، در قانون اساسی گنجایندند و به عوض اینکه **مگنا کارتایی** برای مملکت تقدیم کنند، بزرگترین وثیقه قدرت را برای ادامه سلطنت طرح ریزی نمودند.

"اوشان در اثر تصور باطلی **سایه خدا** را لازمه اصلی نشو و نمای نهال دموکراسی در مملکت تلقی کردند و روز و شب کوشیدند در طول و عرض آن **سایه** در قوانین بیفزایند." (ختم)

\*\*\*

از این تعبیر و تفسیر که بگذریم، جناب داکتر محمد یوسف قبل از تسوید و تصویب قانون اساسی جدید به امید ترویج و پیاده کردن دموکراسی در عمل، در جوزای ۱۳۴۲ ه.ش. به همکاری سید قاسم رشتیا وزیر مالیه و استاد خلیل الله خلیلی سرمنشی حضور ملوکانه و محمد هاشم میوندوال وزیر مطبوعات شالوده "حزب وحدت ملی" را گذاشتند، و جریده ای به نام وحدت ملی (ارگان نشراتی حزب وحدت) به مدیریت خال محمد خسته، مبارز شناخته شده، تأسیس و نشر کردند.

بناءً تعدادی از مردم به آرزوی استفاده از الطاف شاهانه در دموکراسی کردن کشور و تأسیس حکومت مردم توسط مردم به سوی حزب وحدت ملی رو آوردند و عضویت آنرا می پذیرفتند. چنانچه حکومت توانسته بود تا از جمله ۲۲۰ نفر وکلای ولسی جرگه دوران حکومت گذشته ۱۸۵ نفر آنرا در حزب وحدت جذب نماید.

اما چون عزل و نصب صدراعظم و وزراء مطابق قانون اساسی جدید به اراده ملوکانه قرار گرفته بود و احزاب سیاسی صلاحیتی در تغییر و تبدیل حکومتها و سرنوشت کشور نداشتند، آنانی که از دموکراسی شدن کشور بین سالهای ۱۳۲۵ و ۱۳۳۱ ه.ش. تجارب تلخ و ناگواری با خود داشتند مانند پیروان حزب وطن و ویش زلمیان از جا نجنبیدند.

اما در دو جهت مخالف حزب وحدت ملی، دو قطب با هم متجانس و با مردم نا آشنا به نام افراطیون چپ (کمونیستها) و بنیادگرایان اسلامی (اخوان المسلمین) در سرزمین خوش آب و هوای دموکراسی مانند سمارق روییدند و تکثر کردند. حکومت هم برای اینکه مردم از صلاحیت های نامحدود شاه در قانون اساسی، از رقص و پایکوبی و خوردن

خیال پلوه‌های دموکراسی دلزده و بی اشتها نشده باشند، بدون توجه به عواقب آن، تشکیلات گفته شده را تشویق و خواست‌های آنان را در روزنامه‌های دولتی نشر و پخش می‌کردند.

بناء در ۱۱ جدی سال ۱۳۴۳ ه.ش. اولین هسته کمونیستی در خانه نورمحمد تره‌کی در کارته ۴ کابل دور هم جمع می‌شوند و دومین حزب سیاسی را به نام جریان دموکراتیک خلق تأسیس می‌کنند.

همچنان در خانه صبغت‌الله مجددی مقابل قشله عسکری قرغه تتی چند از بنیادگرایان کهنه کار اولین سنگ تهاداب اخوانیت، یعنی سومین حزب سیاسی را می‌گذارند.

اما بدون احساس مسئولیت وطنی در همان روزهای اول تأسیس خویش، اولی رابطه با حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی را هدف قرار می‌دهد و دومی خویشتن را به دم احزاب سیاسی پاکستان لکتو می‌کند.

در روزگار همین معامله گری‌های سیاسی بود که حکومت اعلامیه ای صادر و در آن روز ۲۹ سنبله سال ۱۳۴۴ ه.ش. را روز انتخابات وکلای شورای ملی تعیین و به اطلاع مردم رساند. و به تعقیب آن جراند دولتی و رادیو افغانستان تبلیغات دامنه‌داری را در باره مزایای قانون اساسی و آزادی انتخابات به راه انداخت و مردم هم به امید و باور به اینکه دولت جامه بدل کرده است و مداخله در انتخابات صورت نخواهد گرفت تعداد زیادی از طبقات مختلف کشور برای وکیل شدن در شورای ملی خود را کاندید کردند.

برای چاشنی‌دار کردن انتخابات تقریباً مزایای قانون اساسی و شکوه دموکراسی را حکومت با مخالفت با محمد داود و طرفدارانش تعویض کردند، آنهم در حالیکه هیچ فردی از هواخواهان وی نه خود را کاندید و نه با کاندید شده‌گان طرف شده بودند.

خود وی هم مانند یک معتکف سیاسی در آن روزها از همه ماجراها کناره گیری اختیار کرده بود، ولی باز هم حلقه محاصره اجتماعی وی و دوستدارانش تنگ و تنگ تر می‌شد و مامورینی که با وی رفت و آمد داشتند یکی پی دیگری برطرف و یا مجبور به استعفا می‌شدند و تعدادی هم جهت حفظ موقف خویش ذوقک‌زنان، چهره بدل می‌کردند.

نویسنده که در مسائل ملی و بین‌المللی به حیث هم عقیده سیاسی جهت سعادت مردم و تعالی افغانستان با محمد داود هم پیمان شده بود، در همان روزی که جناب شان استعفا کردند، مستعفی شد. بناء از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۲ برای مدت ده سال می‌بایستی کم لطفی و بی‌مهری چهره بدلق‌ها را تحمل می‌کرد.

اما در حوزه‌های انتخاباتی میان رأی دهنده‌گان گفت و شنودهایی از دست اندازی عمال حکومتی به نفع طرفداران حکومت بالا گرفته می‌رفت.

برای نفی گفته‌های مخالفین و اثبات دموکراسی شدن افغانستان، آنهم در ظرف یک سال، و به نمایش گذاشتن آن در نظر جهانیان، حکومت به آمدن دوسه تن از کمونیست‌های وطنی و سه چهار تن از مخالفین بی‌ضرر از شهرهای دیگر و شهر کابل همراه با چند نفر از ملانماهای تاریخ زده، محض برای اینکه از مخالفین محمد داود بودند، بدون توجه به عاقبت کار به وکیل شدن آنان موافقت و همکاری می‌کرد.

اما نه کمونیست‌های گفته شده و نه مخالفین مورد نظر شهرت و توانایی آنرا داشتند که بدون همکاری حکومت در شورای ملی راه یابند. زیرا حزب دموکراتیک خلق هنوز یک ساله نشده بود و تعداد آنها خیلی کمتر از آن بود که بتوانند در مخالفت با دولت در انتخابات موفق گردند. در مقابل، یکی از مخالفین دولت، نامدارترین مبارز سیاسی افغانستان میرغلام محمد غبار خود را کاندید کرده بود. اما حکومت لجوجانه به تصور اینکه مردم اعمال آنها را ناظر نیستند، برای تقویه اشخاص مورد نظر به حيله‌های بی‌سابقه‌ای تشبث می‌کرد.

ولی اعلام شکست باور نکردنی آقای غبار، آنهم در مقابل رقیبی که اکثریت رأی دهنده‌گان با او آشنایی نداشتند، به آن می‌ماند که طشت لبالب شده از آب دموکراسی از بام شهرت آقای غبار به زمین خورده و در همان روزهای اولی بی‌آبرو شده باشد، از قضا این بار دوم بود که دموکراسی شاهانه در مقابل آقای غبار سر از پا گم می‌کرد.

بار اول در سال ۱۳۳۱ ه.ش.، میرغلام محمد غبار در دوره هفتم شورا با پشتیبانی ده‌ها هزار نفر از رأی دهنده‌گان اکثریت آرای مردم را به دست آورد. اما فردای آن روز حکومت اعلان کرد که ... از جانب مردم به اکثریت آرا به حیث وکیل انتخاب شده است.

د پانو شمیره: له ۵ تر ۱۱

افغان جرمن آنلاين په درنيت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

حکومت با اعلان چنین دروغ شاخداری چند دانه گل میخ جانانه را در چهار طرف تابوت دموکراسی کوبید و جنازه دموکراسی جوانمرگ شده را برای دفن به همان جایی می فرستاد که از آنجا قد بلند کرده به بیرون خرامیده بود. جهت غم شریکی و اظهار همدردی با داغیده های خوش باور دموکراسی تعدادی را به جرم آشوبگری و خیانت به وطن به معیت آقای غبار در سال ۱۳۳۱ ه.ش. توقیف کردند.

در سال ۱۳۴۴ شمسی، که باز هم میر غلام محمد غبار با گرفتن آرای اکثریت رأی دهندهگان مورد استقبال گرم قرار گرفته بود، میرمن ... را وکیل و نماینده منتخب مردم اعلان کردند و باز هم دموکراسی از شرمندگی در مقابل آقای غبار چادر میرمن ... را به سر کشید و به کنجی خزید و حیا را بهانه ساخت.

با استفاده از این زد و بندهای یکی را بران و یکی را بخوان، حزب وحدت ملی تا ۱۳۷ نفر از وکلای مورد نظر را با تنی چند از مخالفین چپ و راست زیر نام وکلای منتخب مردم در ولسی جرگه گردهم آوردند.

اما نزد صاحبان بصیرت آنچه را در کاسه مردم از دیگ دموکراسی، بعد از بارها جوشاندن و از چلو صافی ها صاف کردن، ریختانده بودند پوره همان آشی بود که در دیگ استبداد پخته شده بود، با این فرق که از جمله دو صد و چند نفر وکلای گردن کلفت سراپا تسلیم شده (حکومت گذشته) چند کمونیست جانانه را به نام دموکراسی شدن کشور با چند تن از اخوانی های دو رخه که از آنان بیشتر بوی آشنا می آمد تا مخالفت در شورای ملی تخته کرده بودند.

ولی باز هم با وجود تلاش ها و زد و بندهای سیاسی، حزب وحدت ناخواسته به چین ابروی مقامات بالا به بلای تفرقه دچار و به دو جناح متخاصم در ظرف چند روز از هم فاصله گرفتند.

جناح داکتر محمد یوسف و سید قاسم رشتیا و جناح استاد خلیل الله خلیلی و محمد هاشم میوندوال.

با اینکه بعضی ها ایجاد این دو دستهگی غیر منتظره را تعبیر به سقوط حکومت محمد یوسف می کردند، فرمان شاه به تقرر موصوف به حیث صدراعظم به روی افواها خط بطلان کشید.

بنام داکتر محمد یوسف روز دوم عقرب، روز شهادت اعلیحضرت محمد نادرشاه شهید پدر شاه افغانستان و مؤسس شورای ملی، را جهت رفتن به شورای ملی برای اخذ رأی اعتماد تعیین کرد.

\*\*\*

از آنجایی که آمد و شد صدراعظم در شورای ملی جهت اخذ رأی پیرامون آن روزها باعث ایجاد حادثه خونین ۳ عقرب ۱۳۴۴ شد بهتر است در توضیح هر دو موضوع که لازم و ملزوم یکدیگر به حساب می آیند کمی بیشتر توقف نمود.

نویسنده جهت پی بردن به علت تظاهرات در سال ۱۳۵۲ ه.ش. از مطالعه دوسیه ۳ عقرب سال ۱۳۴۴ ه.ش. در می یابد که:

صبح روز دوم عقرب در حدود چهل نفر از محصلین فاکولته حقوق به رهنمایی رئیس فاکولته مذکور (حمیدالله) به سوی ولسی جرگه روان می شوند تا حین حضور صدراعظم جهت اخذ رأی اعتماد در تالار شورای ملی از وی به نمایندگی از محصلین پوهنتون استقبال نمایند.

در فاصله بین پوهنتون و ولسی جرگه، یکی از دیگری می پرسند برادرها کجا می روید؟

- به شورای ملی، امروز صدراعظم جهت اخذ رأی اعتماد به آنجا می روند.

از آنرو یکی می رود، دو تا ضمیمه می شوند و در این برو برو و بیا بیا تا رسیدن به شورای ملی تعداد محصلین با تعدادی از متعلمین مکاتب غازی، حبیبیه، دارالمعلمین ها و مکتب رحمان بابا متجاوز از دو صد نفر می شوند.

محافظین شورای ملی هم دروازه ها را چارپلاق به روی شان باز می کنند.

حرکت محصلین که حین عبور از جاده ها و ورود در تالار شورای ملی "زنده باد داکتر محمد یوسف صدراعظم ما" شعار می دادند، به جناح اکثریت حزب وحدت که مخالف داکتر محمد یوسف شده بود غیر منتظره بود، و از آنرو دست و پاچه شده تالار شورای ملی را ترک می دهند و محصلین هم بدون اعتنا به چنین پیش آمدی در چوکی های وکلا تکیه می زنند.

نزدیک های ساعت ده صبح دوم عقرب، داکتر محمد یوسف حین ورود به استقبال گرم محصلین اما در تالار خالی از وکلا رو به رو و متوجه می شود که جا هست و جولان گرفته.

د پانو شمیره: له ۶ تر ۱۱

افغان جرمن آنلاين په درنيت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی



در اثر خواهش صدراعظم و رئیس ولسی جرگه از وکلا تعدادی از آنها دو باره به تالار شورای ملی باز می‌گردند. اما محصلین از جا نمی‌جنبند، بلکه برعکس در اطراف صدراعظم حلقه می‌زنند و با شعارهای زنده باد صدراعظم ما، حلقه محبت تنگ تر و فشرده تر می‌شود. بناء صدراعظم میان شور و شعف مستقبلین چنان گیر افتاده بود که پولیس برای جلوگیری از حادثه بدی مجبور به مداخله شده و چند تیر هوایی جهت نجات صدراعظم از این مضيقه آتش می‌کنند.

صدای آتش و گيرودار پولیس با محصلین صحنه عاشقانه را خصمانه می‌سازد و زنده باده را به مرده باده مبدل می‌کند.

شورای ملی تعطیل می‌شود و محصلین و متعلمین هیجان زده در سرک ها جیغ می‌زنند: "رأی اعتماد باید علنی باشد."

با آنهم شام همان روز رادیو کابل اعلان نمود که رأی گیری فردا در شورای ملی سزای خواهد بود و از مردم می‌خواهند تا آرامش و امنیت را مراعات نمایند و به اطراف شورای ملی پرسه نزنند.

اما آوازه های کم راست و بیشتر دروغ مخالفین صدراعظم (خصوصاً از حزب وحدت ملی) برای تحریک مردم و دامنه دادن به آشوب گری از زاغ باغ ساختند و روز ۳ عقرب شاهد هزاران محصل و متعلم و تماشاچی و رهگذرهایی بود که با استفاده از مزایای دموکراسی به سوی شورای ملی برای شنیدن بیانیه ها و دیدن صحنه رأی اعتماد صف بسته، روان بودند.

داکتر محمد یوسف که قبلاً داخل تالار شورای ملی و مذاکره با وکلا شده بود، هجوم علاقه‌مندان ناخواسته وی در اطراف شورای ملی اوشان را و می‌دارد تا تالار را ترک نمایند.

متأسفانه حین خروج در صفوف بزرگ مردمانی که جهت تماشای رأی اعتماد به اطراف تعمیر شورای ملی گرد هم آمده بودند، گیر می‌ماند و با مشکلات زیادی تحت چتری از محافظین پولیس و عساکر قوای مرکز با چند برخورد خونین عساکر با محصلین و متعلمین وارد خانه خود می‌شود.

اگرچه حکومت داکتر محمد یوسف به روز چهارم عقرب توانست از شورای ملی رأی اعتماد بگیرد (زیرا فرمان حضور شاهانه را در تقرر خویش در بغل داشت) اما پیش آمد قهرآمیز حکومت در سرکوبی محصلین در روز سوم عقرب سبب شد تا شاه از وی دلسرد و مردم از حکومتش روگردان و به دموکراسی شدن کشور ناباور شوند. در برخورد خونین و سرکوبی محصلین از جانب پولیس و عساکر قوای مرکز، که در تاریخ معارف افغانستان سابقه نداشت، اکثریت مردم سردار عبدالولی، قوماندان قوای مرکز و داماد شاه، و بعضی ها هم وزارت داخله را عامل سرکوبی می‌شمردند.

اما هیئت تحقیق قضیه به جای پرسان از عاملین مذکور به چند سوال خرد و ریز مانند پرسیدن از محافظین شورای ملی و رئیس فاکولته حقوق بدون اینکه از قاتل و مقتول و از جارج و مجروح حرفی به میان آورده باشند، به دوسیه خاتمه می‌دهند. مثال:

از رئیس فاکولته حقوق پرسیده بودند چرا به محصلین اجازه اشتراک در تالار شورای ملی را داده بودید و از محافظین خواستند تا بگویند چرا دروازه های تالار را باز گذاشته اند.

اولی گفته بود دفتر صدراعظم از ما خواستند تا به نمایندگی از محصلین پوهنتون تعدادی از محصلین فاکولته حقوق فرستاده شوند تا حین ورود صدراعظم در تالار شورای ملی از وی استقبال کنند، و محافظین گفته بودند که از صدارت به ما هدایت دادند که مانع ورود محصلین به تالار نشویم و رئیس دفتر صدراعظم (مدیر قلم مخصوص) هم حرف های گفته شده را تأیید می‌کند.

هیئت تحقیق در پایان نوشته بود که اگر رئیس فاکولته حقوق محصلین را در یک "بس" می‌فرستاد احتمالاً چنین حادثه تأثرآوری به میان نمی‌آمد.

بناء هیئت تحقیق با چنین ساده اندیشی به دوسیه پایان می‌دهد و روی موضوع به فهم خویش خط بطلان می‌کشد. اما شدت تظاهرات در پوهنتون و اکثر لیسه ها زیر نام عزاداری شهدای ۳ عقرب، شدید و تشویش آور می‌شود.

از آنرو محمد هاشم میوندوال که از حضور شاهانه به حیث صدراعظم تقرر یافته بود، شخصاً در پوهنتون کابل در عزاداری شهدا و همدردی با محصلین در حالیکه دستمال سیاهی به علامه عزاداری به گردن بسته بود، اشتراک می کند و بعد از گفت و شنودهای طولانی، میوندوال به محصلین وعده می دهد که تا مسببین حمله به محصلین و متعلمین را از کار برطرف و محاکمه نماید دستمال سیاهی را که به علامه همدردی و ماتم داری کشته شدهگان و زخمی های ۳ عقرب به گردن بسته است، باز نخواهد کرد.

میوندوال با ایراد بیانیۀ شورانگیز و وعده دستگیری قدرتمندانی چند به جرم حمله به محصلین، با استقبال گرم و پرشور و با حرارت بی سابقه محصلین رو به رو می شود و محصلین اوشان را به روی شانۀ های خود تا دروازه موتر شان بدرقه می کنند.

اعتصاب کنندگان که به عملی شدن بیانیۀ دلسوزانه و وعده های پدراۀ صدراعظم باور و اعتماد کرده دست از اعتصاب کشیده بودند، با بی صبری کامل روزهای آینده را یکی پشت دیگری بر می شمردند و شنیدن خبر دستگیری و برطرف شدن عاملین حمله به محصلین را آرزو می بردند، ولی برعکس هر روزی که می گذشت میعادگاه صدراعظم کم رنگ تر و وعده ها بی ثمر تر می شدند. از آنرو دوباره دامنه اعتصاب گشاده تر می شود و وسعت بیشتر اختیار می کند و از حکومت می خواهد تا مسئولین قضیه ۳ عقرب خصوصاً والاحضرت سردار عبدالولی را برطرف و محاکمه کنند.

چون برآوردن خواسته های محصلین نه در توان و نه در صلاحیت حکومت بود، از آنرو کار را ساده می کنند و به جای اینکه دزد را بپالند، دست و پای صاحبخانه را می بندند. بنابراین پوهنتون را تعطیل می کنند. بدینسان به یک تیر دو نشان می زنند. از یک طرف والاحضرت را از آفات زمینی دور نگه می دارند و از جانب دیگر بدون خون و خونریزی دامنه اعتصاب را بر می چینند. ولی برخلاف اندیشه های بی تعمق، آتش به زیر خاکستر خانه می کند و با هر شموری که از هر سویی می وزد پوهنتون شعله ورتتر می شود و محصلین دوباره و باز هم دوباره دست به تظاهرات می زنند.

می شود ادعا کرد که در دهۀ دموکراسی شاهانه پوهنتون کابل تقریباً نیمی از عمرش را با بسته بود یا غیر فعال. در این میان با کمال تأسف صف بندی نسل جوان یعنی چشم و چراغ مملکت به نام کفر و مسلمان روز به روز بیشتر و عمیق تر می شد، و کار به جایی کشید که در مهد علم و دانش وطن جوانان یکی دیگری را تکفیر می کردند. حتی با کارد و چاقو به جان هم حمله ور می شوند، یکی را می کشند و ده ها تن دیگر را زخمی می کنند.

\*\*\*

با کمال تأسف آنچه دامنه بدبختی و تفرقه را توسعه می دهد و حکومت ها را تماشگر می سازد، همانا تظاهرات چند هزار نفری علمای افغانستان به ضد آنانی بود که سالگرد لنین را پیرامون روز مولود حضرت پیغمبر اسلام (ص) تجلیل کرده بودند و هنوز آتش این بدبختی نخوابیده بود که در روزنامه اصلاح مضمونی را تحت عنوان مرد نه زنه (نعوذ بالله) اشاره به حضرت پیغمبر اسلام نشر و آشوب نیمه خوابیده را دوباره زنده می کند و باعث تظاهرات کمتر از اول علما می شود.

جالب تر اینکه هر دو موضوع در مطبوعه دولتی به چاپ رسیده و سوال انگیز شده بود. زیرا با اینکه بعضی ها در آن ماه و سال ها با ظواهر دموکراسی مغالزه می کردند، گروهی هم در اندیشه آینده کشور از این غوغا به ستوه آمده بودند و از خود می پرسیدند:

در حالیکه هیچ کشوری از کشورهای مسلمان در هیچ کنج و کنار جهان به چپی ها و اخوانی ها اجازه فعالیت سیاسی را نداده اند، در افغانستان چرا و برای چه این واویلا را به نام دموکراسی به راه انداخته اند؟

به عبارت دیگر آیا گدودی برای دموکراسی است یا دموکراسی برای ایجاد گدودی؟؟

مارشال شاه ولی خان غازی کاکای اعلیحضرت محمد ظاهرشاه خواست های خداندان سلطنتی را در باره دموکراسی و گدودی، در یک صحبت محرمانه با داکتر عبدالقیوم یکی از معتمدین و هواخواهان سلطنت و طراحی از طراحان قانون اساسی جدید به میان می گذارد. و داکتر موصوف آنرا در صفحه ۹۳ شماره ۱۱۳، دلو ۱۳۸۷، مجله آئینه افغانستان چاپ کالیفورنیا نشر کرده است. شروع:



شاید گفته شود که آمدن عبدالولی جان و یا کدام شخص دیگر فامیل سلطنتی به حیث صدراعظم ناممکن است، زیرا ماده (۲۴) قانون اساسی صریحاً بر علیه آن حکم می کند. منہم زمانی در باره ماده مذکور خوشبین بودم، مگر این خوشبینی ام چند ماه پیش دوام ننمود.

زیرا بخاطر دارم مباحثه ای را که در اطراف ماده ۲۴ با شاه ولی خان پنج شش ماه بعد از توشیح قانون اساسی نموده بودم (احتمالاً ماه جوزای یا سرطان ۱۳۴۴). در آن روز ها سردار صاحب مذکور به اصطلاح دل را دریا کرده بود و مرا که در آنوقت وزیر داخله بودم در پغمان برای عصریه دعوت کرده بود.

با رسیدن من و با رفتن چند عضو خانواده، مارشال راجع به مصالح علیای مملکت به تبصره آغاز نمودند: والله بچیم، ما خود وضع را همراهی این دموکراسی شما مردم بسیار خراب می بینیم. خداوند پرده همه را بکند. داکتر: شما خوب می دانید که این دیموکراسی نزد مردم یک عطیه مقامات بالا (اعلیحضرت) تلقی گردیده است. مارشال گفت خداوند سایه اعلیحضرت را از ما کم نکند، در حقیقت این دیموکراسی از لطف و مهربانی ذات شاهانه است.

بعد قدری مکث نموده و علاوه کرد، هوش کنید بچی ما که بازی نخورید که سردار داود خان هم می گوید که این دیموکراسی از برکت اوست... بچی ما، شما الحمدالله تعلیم یافته هستید و می فهمید که یک دیکتاتور دیموکرات شده نمی تواند. خدا فضل کرد که مملکت از چنگالش نجات یافت.

مقصد من این نبود که اعتبار را خدا نخواست از اعلیحضرت بگیرم و به کسی دیگری بدهم، خدا زبان آنرا هم برایم ندهد، اما مقصد اصلی من مردم افغانستان بودند... شما والله بچیم، هنوز جوان هستید و مردم افغانستان را به اندازه ای که ما می شناسیم، شما نمی شناسید... مردم ما و دیموکراسی از هم بسیار دور می باشند. شما به آنها دیموکراسی بدهید، فی الفور سر شانہ های شما سوار می شوند. دفعتهاً موضوع را تغییر داده و در باره اولاد های خود به توضیحات آغاز نمود.

من سه بچه دارم. از دوی آن هیچ چیزی ساخته نیست، واقعاً من که دارم و ندارم یک بچه دارم. عبدالولی جان... والله بچی ما این عبدالولی جان که هست یک شخصیت است بی نظیر، در شجاعت و دلاوری، در ایثار و قربانی، یکتای وقت خود می باشد. ما بارها گفتیم که ای کاش من که پدرش هستم صدم حصه صفات او را می داشتم. در همین جوانی که شما می دانید که شیطان چطور غلبه می کند، وی آنقدر صاحب تقوی و پرهیزکار است که مثلش را در تمام خاندان سراغ ندارم. (البته بعد از اعلیحضرت)، خداوند سر مملکت سختی نیاورد. من کس دیگری را نمی بینم که علاج آن را کرده بتواند.

اگر در نتیجه این دیموکراسی در مملکت "گدودی" رخ می دهد، شکر خداوند را باید همه ما بجا بیآوریم که مثل عبدالولی جان، یک فرزند صالح و با جرئت موجود است که مانند اعلیحضرت شهید وطن خود را از تباہی نجات دهد. من شاید زنده نباشم بچیم، همین یک سخن من یاد تان باشد که عبدالولی جان از خود یک نام تاریخی باقی ماندنی است و خدا کند که شما به حیث یک برادر کلان با وی کمک کنید.

داکتر: گوش هایم به اصطلاح جرنگ صدا کرد. زنگ خطر مغزم را پریشان ساخت. با خود گفتم این پیر سالخورده مطالب بس عمده و تکان دهنده را ابراز می نماید. مطالبی که نه تنها مبین پلان و پروژه تحت الضمیر خودش می باشد، بلکه از طرز تلقی و تفکر دیگر مراکز قدرت خاندانی نیز ترجمانی می نماید. با طرز افاده ساده خویش شاید پالیسی اصلی خاندان را در مورد دیموکراسی نوین به من ابلاغ کرده باشد.

بدین معنی که این دیموکراسی تا زمانی دوام می کند که عبدالولی جان آمادهٔ قیادت ملی گردد، در آن وقت موجبات گدودی فراهم می گردد و عبدالولی به حیث ناجی عرض اندام می نماید.

داکتر: در باره ماده (۲۴) قانون اساسی و مشکلاتی که از آن ناحیه جهت به قدرت رسیدن عبدالولی جان (البته به حیث صدراعظم) وجود دارد خواستم توضیحاتی بدهم. ولی هنوز جمله را تکمیل نکرده بودم که مارشال بی صبرانه به آن حمله نمود.

شما بچیم بسیار پشت ماده (۲۴) نگریدید. خدا روزش را نیاورد. بسیاری ماده ها از بین خواهند رفت، نه تنها ماده (۲۴).

سپس به آواز نسبتاً نرم تر علاوه نمود:  
من کل قانون اساسی را تا حال نخوانده ام، لکن ماده (۲۴) را چندین بار به دقت مطالعه نموده ام. یک ماده دیگری هم که بسیار مهم می دانم ماده اضطرار است و آنرا هم از رهگذر اهمیتش چندین بار خوانده ام.  
من هر وقت به دوستان خود توصیه می کنم همین ماده را به دقت مطالعه نمایند و به اساس آن آمادگی بگیرند که اگر در مملکت گدودی رخ می دهد دستپاچه نشوند.

داکتر: آنچه را آن داستان دلچسپ مارشال نشان می داد این بود:  
که با چنان پس منظر مملو از خدعه و مکر، و با آن دام تزویری که مرکز قدرت گسترده است نمی توان به آینده دیموکراسی خوشبین بود.

داکتر قیوم: دلم اکثراً به پاکی و ساده‌گی برخی از لیبرال های مملکت می سوزد که با ادراک همه این دسایس ماکیاوولی مانند و با فهم فیصدی ناچیز موفقیت دیموکراسی، هنوز هم آنچه مقدر است در راه پیشبرد مرام های چنین دیموکراسی دریغ نمی نمایند.

قبولی همه مسئولیت ها بدون شمه ای صلاحیت مرکز قدرت (والاحضرت سردار عبدالولی جان) یا سلطنت را به درجه منتهای بد آموز ساخته است. چنانچه از صدراعظم و وزراء به حیث غلامان حلقه به گوش استحصال وظیفه می نمایند. ختم

جناب داکتر، باور بفرمایید یا نه، با ارادتی که به خانواده با علم و دانش شما داشتم و دارم، دلم از همه لیبرال های کشور بیشتر به شما می سوزد. به فهم و درایت و شایستگی شما می سوزد، که با ادراکی چنین از واقعیت ها و با همه شناختی که از این ماکیاولیست داشتید، چه تلاش هایی بود که در تشکیل و تنظیم لویه جرگه ای که از آن شاهی مطلقه سرکشید نکرید؟؟

باز هم دلم به شما می سوزد که بعد از صحبت های مارشال و پی بردن به دسائس دربار (جوزا یا سرطان ۱۳۴۴ ه.ش.) چرا آنها را در وقت و زمان آن به اطلاع هموطنان ره گم کرده خویش نرساندید تا از حوادث ناگوار ۳ عقرب و بسا حوادث دیگر جلوگیری می کرد و بهترین و دانسته ترین شخصیت های کابینه داکتر محمد یوسف، امثال خود شما و شخص خود شان، در لجنزار ماکیاولیست ها، به خاطر حفظ موقف سردار عبدالولی، بدنام و سرگردان و آواره نمی شدند؟

\*\*\*

اما وجود فتنه گری های پشت پرده، ظواهر دیموکراسی نه تنها فریبایی خود را از دست نداده بود بلکه با کم رنگی مداخله حکومت در انتخابات (به استثنای شهر کابل) در چشم یک دسته از مردم مانند چهل چراغی بل بلك هم می زد. زیرا بین سال های ۱۳۳۲ و ۱۳۴۲ ه.ش. به اشخاص با نفوذی که بر گرده اکثریت خاموش جامعه افغانی گرنگی و یا با عقائد شان بازی می کردند، اجازه مداخله در انتخابات شورای ملی داده نمی شد.

از آنرو انتخابات بین سال های ۱۳۴۳ و ۱۳۵۲ ه.ش. به استقبال گرم و حمایت بی سابقه صاحبان نفوذ مانند خوانین محلی، روحانیون و پیروان عقائد بیگانه به مردم افغانستان رو به رو می شود.

بناءً اکثریت اعضای شورای ملی را آنانی تشکیل می دادند که با بدرد گفتن به زمامدارانی که از آنان سلب مداخله در امور دولتی و پارلمانی کرده بودند یا به عرصه وجود گذاشته بودند.

باز هم همین ها بودند که با ترغیب و تشویق و حمایت مقامات دولتی، افواهات نادرستی را در تخریب شخصیت محمد داود و رفقاییش در توده ها ترویج و تبلیغ می کردند.

در پهلوی آن چیده چیده یک روز به یکی و روز دیگر به جمعیتی از جانب حکومت اجازه نشر جریده یا روزنامه در مطبعه دولتی و به مصرف دولت داده می شد که با ما سنیزه گری داشتند و اگر روزی در نشریه ای چیزی که به ذوق شان به نشر نمی رسید و جریده ای مصادره می گردید فردای آن باز همان آتش بود و همان کاسه، و همانند همان نگارنده سرکوب گر ما. و بدینسان دولت ما را با مثنی اراجیف تاریخ زده و تعدادی از تشنه گان قدرت عمداً می خواستند مشمت و گریبان کنند.

د پانو شمیره: له ۱۰ تر ۱۱

افغان جرمن آنلاين په درنيت تاسو همكاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه كړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

يادونه: دليكني د ليكنيزي بني پازوالي د ليكوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليكنه له راليرلو مخكي په خير و لولي

ولی جهت دوری جستن از ماجراهای تنظیم شده، قهراً به اعتکاف سیاسی روی آورده بودیم و بدینگونه خود به خود از جامعه تجرید شده بودیم.

از جانب دیگر اکثر آنانی که با محمد داود "روزگاری" لاف برادری و یکرنگی می زدند، یکی به دُم دیگری جهت حفظ موقف خویش چهره بدل می کردند.

عجیب تر اینکه وزراء و جنرال های زمان صدارت شان، با وجود کبر سن گوی مسابقه را در چهره بدلهکانی از دیگران می ربودند.

از آنرو در پایان دو سه سال اول دموکراسی (حکومت داکتر محمد یوسف) تعداد رفقای ما به سختی به شمار انگشتان یک دست می رسید.

ولی با سقوط حکومت داکتر محمد یوسف و فروپاشی چند حکومت دیگر یکی پی دیگری، مناسبات اجتماعی ما بهتر شده می رفت. زیرا به تعداد آنانی افزوده می شد که مانند داکتر عبدالقیم صلاحیت، اعتبار و معلومات آنرا داشتند تا دسائس پشت پرده را برای ایجاد گدودی به جای دموکراسی افشا کنند.

افشاگری محارم دربار از یک سو و بی جلو شدن وکلای جلو گسیخته ولسی جرگه از جانب دیگر، و در ضمن تظاهرات دنباله دار و بی هدف محصلین پوهنتون و مکاتب کار را به جایی کشانیده بود تا احزاب نو ظهور "قانونی نشده" علناً مشوق کمونیزم شوروی و اسلامیزم پاکستان در افغانستان خصوصاً در شهر کابل شوند.

از آنرو دموکراسی در نزد مردم شباهت بیشتر به گدودی مارشال صاحب پیدا کرده بود تا به دموکراسی شاهانه.

باز هم داکتر عبدالقیوم و همان مجله، اما این بار در صفحه ۹۲. شروع:

درست است که ما همه (مصنفین قانون اساسی ۱۳۴۳ ه.ش.) پارلمان مقتدری می خواستیم و هیچ وقت طرفدار (Rubber Stamp) بودن آن نبودیم، ولی نه پارلمانی که اقتدارش به سرحد استبداد و دکتاتوریت برسد.

سپردن چنین قوه بی حد و حصر بهر پارلمانی که باشد، ولو پارلمانی که زعامت آن بدست رجالی مانند (دانتن) و (میغابو) هم باشد گناهی ست نابخشودنی، تا چه رسد به آنکه سیادت آن بدست چند تن از قلاچاق بران یا مملکت فروشان چپ و راست تفویض شده باشد.

بنابر آن حکومت از همان وقت به بعد بین فشار پارلمانی و ویتوی دایمی سلطنت قرار گرفت و در نتیجه در فرصتی فاقد قدرت گشت که باید از عالی ترین سوبه قدرت دیموکراتیک برخوردار می بود.

و روزی هم فرارسیدنی ست که توسط جارچی هم به اصطلاح کاندید مناسب (صدراعظمی) برای آن میسر نگردد.

ختم

با مجاله شدن قانون اساسی در نزد مصنفین آن و داد و بیدادها، و بُز کشی های سیاسی، پلان های انکشافی در کشور تقریباً نفس های اخیر خود را می کشید.

الی بخش پانزدهم ادامه دارد.....